

**جلسه ۳۴-۷۴۷**

سه‌شنبه - ۱۴۰۱/۰۸/۱۰

- ۲..... اشکال عام اول بر صحت نماز جاهل به جهر و اخفات: لزوم دور
- ۳..... راه حل اول برای محذور دور در اخذ علم به حکم در موضوع حکم
- ۴..... راه حل دوم
- ۴..... نتیجه راه حل اول و دوم، تخییر جاهل است بین جهر و اخفات
- ۶..... راه حل سوم: ترتب
- ۶..... راه حل چهارم: تعدد امر
- ۸..... راه حل پنجم
- ۸..... اشکال عام دیگری بر صحت نماز جاهل به جهر و اخفات (محقق بروجردی)

**أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيما بقيّة الله في الأرضين و اللعن على أعدائهم أجمعين.**

بحث در این بود که اگر مکلف به جای جهر در قرائت اخفات کند، نماز صبح را باید جهرا بخواند اخفاتا بخواند، اگر متعمد است که نمازش باطل است، اما صحیح زرار فرموده که ناسی و ساهی نمازش صحیح است، جاهل هم نمازش صحیح است.

ناسی و ساهی عرض کردیم بعید نیست فرق‌شان این باشد که ناسی یا حکم را فراموش می‌کند نمی‌داند در نماز صبح واجب است جهر، یا موضوع را فراموش می‌کند، توجه ندارد که نماز صبح دارد می‌خواند، بعد از این که نیت نماز صبح کرد در ادامه تخیل کرده نافله صبح است، نافله صبح هم که واجب نیست جهر، بعد فهمید که نماز صبح بوده. ساهی ظاهرا کسی است که بی‌توجه هست و الا می‌داند نماز صبح می‌خواند و پیرسند در نماز صبح جهر واجب است قطعا خواهد گفت واجب است، اما به او باید بگویند که تو داری اخفاتا می‌خوانی، از اخفات و جهر سهو کرده است. یعنی حواس‌پرتی باعث شد که اخفاتا بخواند و الا می‌داند نماز صبح است، می‌داند نماز صبح باید جهرا بخواند، حواسش نیست که اخفاتا دارد می‌خواند. این می‌شود ظاهرا ساهی.

اما جاهل: صاحب عروه راجع به جاهل فرمود مطلقا نمازش صحیح است، حتی اگر قبل از رکوع ملتفت بشود، حتی اگر وسط آیه ملتفت بشود، مسأله را نمی‌دانست آهسته گفت ایاک، یکی به او گفت يجب الجهر فی صلاة الصبح، این هم بلند گفت نعبد، ایاک را آهسته گفت نعبد را بلند گفت، صاحب عروه می‌گوید اشکالی ندارد. تکرار هم لازم نیست، هرچند احتیاط مستحب این است که اگر قبل از رکوع ملتفت شد مخصوصا اگر در اثناء قرائت بود اعاده کند آن قرائت را.

مرحوم استاد آقای تبریزی هم در کتاب الصلاة از تنقیح مبانی العروة همین را فرمودند، فرمودند لایدری مطلق است، لایدری و لو جاهل متردد، متمکن از تعلم، می گوید برای چی بروم یاد بگیرم مسائل جهر و اخفات را، نمی خواهم یاد بگیرم، حال که نمی دانم [پس] جهل نعمت است. آن وقت حتما ملتزم هم می شوند [ایشان] که در یک رکعت می تواند جهر بخواند در یک رکعت [دیگر] می تواند اخفات بخواند چون آزادی است می خواهد از آزادی استفاده کند.

امام هم در کتاب الخلل صفحه ۲۴۵ حدودا، ایشان فرمودند وقتی متعمد صدق نمی کند دیگر مهم نیست، جاهل که متعمد نیست. این ا چهارش در موضع اخفات یا اخفاتش در موضع ا چهار مشکلی ایجاد نمی کند، مهم صدر روایت است که متعمد نمازش باطل است مفهومش این است که من لیس بمتعمد نمازش صحیح است، آن ذیل هم تصریح به مفهوم صدر است موضوعیت ندارد خیلی، این که لایدری داریم نداریم اصلا مهم نیست، مهم آن صدر است که می گوید ان فعل ذلک متعمدا اعاد الصلاة این آقایی که جاهل متردد است از روی عمد این کار را نکرده.

### اشکال عام اول بر صحت نماز جاهل به جهر و اخفات: لزوم دور

ما عرض کردیم که قبل از این که بررسی کنیم جاهل متردد را یعنی جاهل ملتفت را و جاهل مقصر را، اشکال کلی هست در حکم مطلق جاهل که چطور تصحیح می شود نماز او؟ برخی گفتند این مستلزم محال است، مستلزم این است که علم به وجوب جهر در موضوع جهر اخذ بشود، و هذا مستحیل. مرحوم آقای بروجردی وقتی این اشکال را مطرح می کند تا آخرش جوابی از این اشکال نمی دهد. می رود تمسک می کند به این که مورد این روایات جایی است که اماره عقلاییه معتبره دارد بر جواز اخفات مثلا، بعد که اخفات کرد کشف شد خطا این اماره عقلاییه معتبره، بعد می فرماید ما هم در اصول گفتیم امر به اتباع اماره مقتضی اجزاء است، شارع که می گوید اعمل بالامارة مدلول التزامی عرفی اش این است که به گردن من، خراب هم شد نگران نباش، من به آن اجزاء می کنم. و لذا آقای بروجردی فرمودند این صحیح زراره وفق قاعده است، خلاف قاعده صحبت نکرده، تقیید حکم به علم به حکم هم در آن مطرح نیست، نه، حکم این است که يجب الجهر فی صلاة الصبح، فقط من عمل وفق الامارة المعتمدة کان عمله مجزئا، یعنی مسقطا للامر الواقعی، امر ظاهری می شود مجزی از امر واقعی، این چه ربطی به اخذ علم به حکم در موضوع حکم دارد؟ بحث اجزاء است، اجزاء امتثال امر ظاهری از امر واقعی. حالا ایشان تقریب فرمایش شان چیست باید این را بیشتر روی تامل کنیم و بحث کنیم.

پس اشکال مهم در این که جهر فی موضع الاخفات یا اخفات فی موضع الجهر، نماز را باطل نمی کند این است که لازمه آن این است که علم به وجوب جهر مثلا در موضوع وجوب جهر اخذ بشود و این محال است.

راه هایی هست برای جواب این اشکال:

### راه حل اول برای محذور دور در اخذ علم به حکم در موضوع حکم

راه اول آنی است که ما بارها گفتیم که اخذ علم به جعل یا اخذ علم به خطاب در موضوع حکم محال نیست، ممکن است. اخذ علم به حکم فعلی در موضوع حکم فعلی محال است. یعنی چی؟ یعنی بیایند بگویند نماز بر کسی واجب است که بداند نماز بر او واجب است، این محال است، چون تا من لا اقل به نظر خودم نماز بر من واجب نشود من علم به آن پیدا نمی‌کنم، و فرض این است که تا علم به وجوب نماز بر خودم پیدا نکنم نماز بر من واجب نمی‌شود، این مستلزم دور است یا مستلزم خلف است به نظر قاطع، بهرحال محال است.

اما اگر بگویند واجب است نماز بر کسی که این خطاب را بداند، وجوب نماز بر شما متوقف است بر علم شما نه بر وجوب نماز بر شما بلکه علم شما به این خطاب، تا این خطاب از من صادر می‌شود و شما می‌شنوید علم به آن پیدا می‌کنید، علم به خطاب متوقف است بر خطاب نه بر حکم فعلی، خطاب هم که متضمن جعل کلی است، متضمن این نیست که بگوید هرگاه بدانید که نماز بر شما واجب است آن وقت نماز بر شما واجب می‌شود، می‌گوید هرگاه این خطاب کلی را بدانید نماز بر شما واجب می‌شود.

و این اختصاص به حکم انشائی ندارد، هر امری که تعلق بتواند بگیرد به عنوان کلی و مقدرالوجود، همین خاصیت را دارد. شما پشت درِ کوچه‌تان می‌نویسید امشب ماه رمضان است، به زبانی که دل‌تان می‌خواهد، مثلاً به زبان ترکی، می‌نویسید ترجمه‌اش این است که من راضی‌ام کسی وارد منزل من بشود که این نوشته من را بفهمد و به آن آگاهی داشته باشد، این محال است؟ نه، چرا؟ برای این که شما به زبان ترکی که نوشتید، آنهایی که ترکی بلد نیستند می‌آیند نگاه می‌کنند می‌گویند ما که چیزی نفهمیدیم می‌روند، یک ترک‌زبان می‌آید قشنگ ترجمه می‌کند برای پسر خودش (نه برای دیگران، قلة الضیوف مطلوب است!!)، به پسرش می‌گوید ببین! نوشته من راضی‌ام کسی وارد منزل من بشود برای افطاری امشب که این نوشته من را بفهمد و به آن آگاهی داشته باشد، بعد به پسرش می‌گوید فهمیدی؟ می‌گوید بله باباجون، فهمیدم، می‌گوید: پس برویم داخل منزل. علم به این خطاب موضوع شد برای رضایت صاحب منزل به این که این شخص وارد منزل بشود، این که محال نیست. بله، اگر صاحب‌خانه می‌خواست دست بندازد مردم را می‌گفت من راضی‌ام کسی امشب وارد منزل من بشود که بداند من راضی‌ام او وارد منزل من بشود، این یعنی دست‌انداختن مردم. چون هر کسی بخواند می‌گوید من از کجا بفهمم که این آقا راضی است من وارد منزل او بشوم، از کجا بفهمم. این می‌شود اخذ العلم بالحکم الفعلی فی موضوع الحکم الفعلی، محال است یعنی لغو است، هیچ‌وقت فعلی نمی‌شود موضوعش. اما اخذ علم به خطاب یا اخذ به این جعل کلی به این رضایت کلی در موضوع این رضایت یا این حکم مشکلی ندارد، کاملاً عرفی هم هست.

روایت هم می گوید اذا قرئت علیه آیه التقصیر و فسرت له اعاد الصلاة، کسی که نماز چهار رکعتی بخواند در سفر اگر علم دارد به مضمون آیه اذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلاة، این آیه برایش خوانده شده و فسرت له یعنی لاجناح را برایش گفتند که یعنی يجب، آن وقت نمازش که چهار رکعتی می خواند باطل است. یعنی علم به این خطاب علم به مفهوم این خطاب که لاجناح که یعنی يجب در موضوع وجوب قصر بر مسافر اخذ بشود، چه محذوری دارد، محال نیست. این جا هم علم به خطاب وجوب جهر در نماز صبح اخذ بشود بگوید تجب صلاة الصبح الجهرية لمن يعلم بهذا الخطاب، این نص نامعتبر که من امروز انشاء کردم!! اگر در کتاب ها می نوشتند و شما می خواندید به او علم پیدا نمی کردید؟ خب علم پیدا می کردید. علم به این خطاب متوقف است بر وجود این خطاب، وجود این خطاب هم که متوقف نیست بر این که شما در خارج عالم بشوید به این خطاب و بر شما واجب باشد جهر در نماز صبح، نه، این خطاب کلی است.

### راه حل دوم

این یک راه، راه دوم: مرحوم نائینی و مرحوم آقای خوئی گفتند اخذ علم به حکم در موضوع حکم محال است. آقای خوئی می گویند من هیچ راهی برای تصحیح اخذ علم به حکم در موضوع حکم پیدا نکردم مگر با متمم الجعل. یک خطاب می گوید يجب الجهر فی صلاة الصبح، خطاب دوم می گوید يجب الجهر فی صلاة الصبح لمن علم بذلك الجعل الاول، کشف می کنیم ضیق غرض مولی را. به این می گویند نتیجه التقیید. متمم الجعل یعنی دو تا جعل، علم به جعل اول در موضوع جهل ثانی اخذ شد و چون این دو جعل کاشف هستند از یک ملاک و یک غرض، و لذا کشف می کنیم ضیق غرض مولی را، اسمش را می گذارند متمم الجعل که در این جا نتیجه التقیید را می رساند.

### نتیجه راه حل اول و دوم، تخییر جاهل است بین جهر و اخفات

این هم راه دوم. خب آقای خوئی این راه دوم را این جا هم مطرح کرده، در اصول هم مطرح کرده. در اصول یک نتیجه ای می گیرد می گوید طبق این بیان ما اصلا جاهل مخیر است بین جهر و اخفات، چون کشف کردیم به متمم الجعل که وجوب مختص به عالم است، و لذا اصلا مشهور که گفتند جاهل اگر ترک تعلم کند در مسأله جهر و اخفات مستحق عقاب است، اصلا درست نیست، هیچ گاه مستحق عقاب نیست چون اصلا جاهل مخیر است بین جهر و اخفات.

[سؤال: ... جواب:] طبق مبنای اول هم همین است. طبق راه اول هم همین می شود.

[سؤال: ... جواب:] معقول است، منتها نیازی به راه دوم نیست بعد از وجود راه اول. ... اطلاق دارد، اما اطلاقش مرحوم نائینی می گوید اهمال دارد، چون تقیید خطاب اول به علم به آن ممکن نیست، اذا امتنع التقیید امتنع الاطلاق، محقق نائینی این را می گوید، مرحوم آقای خوئی می گویند اذا امتنع التقیید وجب الاطلاق ولی این اطلاق ناشی از ضیق خناق است، کاشف از سعه غرض نیست. ما با آن متمم

قرائت ..... ۵

الجعل کشف کردیم ضیق غرض را. مطلب معقولی است منتها راه اول ما را از این راه دوم بی نیاز کرده. می شود اللهم اغننی بحلالک الاول من حلالک الثانی!!، هر دو حلال است منتها آن حلال اول ما را از این حلال ثانی بی نیاز کرده. ... دیگر اصلا مقصر فرض نمی شود می شود تارک تعلم، مقصر نیست، مستحق عقاب نیست.

[سؤال: ... جواب:] آقای خوئی تفسیری که می کند اطلاق را که امر وجودی است و تقابله تضاد با تقیید است، ولی عملا می گوید اطلاق یعنی لحاظ عدم اخذ القید، امر وجودی است، لحاظ عدم اخذ القید، می گوید مگر می شود من اخذ قید نکنم و لو بخاطر امتناع اخذ قید ملتفت نباشم به این که اخذ قید نکردم، می شود؟ ممکن نیست، من خودم دارم می بینم تقیید محال بود، تقیید نکردم پس لحاظ کردم عدم اخذ قید زاید را، هذا هو الاطلاق، مگر می شود من اخذ نکنم قید زاید را ولی ملتفت به آن نباشم، اطلاق یعنی التفات و لحاظ عدم اخذ قید زاید. ... ملتفت نیست که قید زاید اخذ نکرد یا ملتفت است؟ شمایی که می گوید المكلف یصلی جهرا ملتفتید که مکلف را مقید نکردید به عالم به وجوب جهرا؟ قطعاً ملتفتید. ... با گردن کج کردن که مطلب حل نمی شود!! این وقتی که می گوید المكلف یصلی الصبح جهرا اخذ نکرد قید المكلف العالم بوجوب الجهر را چون می داند نمی تواند تقیید کند، ملتفت است که اخذ نکرد این قید را. شما چیز دیگری دارید می گوید، این ها حرف آقای خوئی نیست. شما می گوید ملتفت هست قید زاید را اخذ نکرده ولی می گوید من این عدم اخذ ناشی از ضیق خناق است نه ناشی از سعه غرض، آقای خوئی می گوید باشد، بالاخره اطلاق یعنی التفات به عدم اخذ قید زاید و لو عدم اخذ قید زاید ناشی از ضیق خناق باشد و کاشف از سعه غرض نباشد. نظر آقای خوئی این است.

[سؤال: ... جواب:] ما اصلا نزاع بین آقای خوئی و آقای نائینی را نزاع لفظی می دانیم. می گویم اصلا آقای نائینی اسم همان لحاظ عدم اخذ القید الزائد را چون ناشی از سعه غرض نیست گذاشته اهما، آقای خوئی اسمش را گذاشته اطلاق، گفته و لو ناشی از سعه غرض نیست و ناشی از ضیق خناق است اما هذا هو الاطلاق. ما گفتیم چرا بحث لفظی می کنید ببینید ثمره عملیه چیست. گفت دو تا فیلسوف با هم بحث می کردند یکی می گفت اصالة الوجود یکی می گفت اصالة الماهیه، شب که شد به صاحب خانه گفتند تشک و لحاف بیاور بخوابیم گفت یکی تان وجود را تشک کند دیگری ماهیت را، بخوابید دیگر، چه احتیاجی به لحاف و تشک دارید؟ حالا ما دنبال ثمره عملیه هستیم آن لحاف و تشک آن نان سنگگ است که قبل از این که لحاف و تشک پهن بشود مهم است، ثمره عملیه اش مهم است. شما ظاهرا اشکال تان این است من قبول دارم. من می گویم نزاع لفظی است. اگر مراد این است که آن لحاظ عدم اخذ القید الزائد کاشف از سعه غرض باشد، کاشف نیست حتی به نظر مرحوم آقای خوئی، [ولی] اگر برای تان مهم نیست که کشف از سعه غرض بکند یا نکند، فقط اخذ نشود قید زاید خب اسمش را بگذارید اطلاق ولی اثر ندارد این اطلاق.

۶ ..... مسائل

[سؤال: ... جواب:] وقتی مولی نمی‌تواند اخذ کند قید زاید را، دهانش را بستند، عقل دهانش را بسته نمی‌گذارد اخذ کند قید زاید را، این کی کشف می‌کند از سعه غرض.

### راه حل سوم: ترتب

راه سوم: راه سوم راه کاشف الغطاء است، کاشف الغطاء می‌گوید اقوی الوجوه هو الالتزام بالترتب. اولین کسی که می‌گویند ترتب را در زبان‌ها انداخت کاشف الغطاء بود. گفت شارع گفته صلوا الصبح جهرا فان لم تصلوا الصبح جهرا فصلوا اخفاتا.

این هم یک راهی است. اشکالات خودش را دارد. آقای بروجردی گفته من ترتب را قبول دارم اما این جا جای ترتب نیست. حالا چرا جای ترتب نیست ظاهرا نظرش این است که ضدان لاثالث لهما است، ترتب در جایی است که ضدان لهما ثالث باشد، ضدان لاثالث لهما بگوید تحرک فان لم تتحرک فاسکن، این که گفتن ندارد.

آقای بروجردی گفته نگویید به ما جهر و اخفات لاثالث لهما نیست، می‌توانی شما نماز نخوانی، نه جهر است نه اخفات. می‌گوید بارک الله، پس حرکت و سکون هم با این تفسیر شما ضدان لیس لهما ثالث نیست، می‌گویند این کشتی متحرک است یک ساعت دیگر یا ساکن، می‌گوید یک کاری می‌کنم نه متحرک باشد نه ساکن، آتشش می‌زنم نابود می‌شود نه متحرک است نه ساکن. آقای بروجردی می‌گوید باید موضوع باشد بعد این حرف‌ها را بزنید نه سالبه به انتفاء موضوع.

این فرمایش در آن بحث کشتی خوب است اما در بحث نماز امر استقلالی رفته صل الصبح جهرا، موضوع من مکلف هستم، صل الصبح جهرا متعلق است، ان لم تصل الصبح جهرا صل اخفاتا. چه اشکال دارد.

[سؤال: ... جواب:] ترتبی است، در حال جهل بخواند، هر جور بخواند. هر آیه‌ای موضوع است برای جهر در خود آن آیه، آیه الف که موضوع جهر آیه ب نیست.

### راه حل چهارم: تعدد امر

راه چهارم التزام به تعدد امر است. چه جوری؟ بگوییم: ما معتقدیم هر مکلفی یک امر به جامع دارد، جامع این که یا نماز جهریه بخواند نماز صبح را یا نماز اخفاتیه در حال جهل. این یک امر. امر دوم: هر مکلفی باید نماز جهریه بخواند نماز صبحش را، و این تکلیف باقی است تا زمانی که آن امر به جامع را امتثال کند. این دو تا امر. کسی که عالم است نماز صبحش را اخفاتا بخواند جامع را هم نیاورده چون امر جامع بین صلات جهریه و صلات اخفاتیه فی حال الجهل بود ولی اگر جاهل بود نماز جهریه بخواند صبحش را هر دو امر را امتثال کرده نماز اخفاتیه بخواند امر اول را امتثال کرده، امتثال امر اول که امر به جامع است مسقط این امر دوم به صلات جهریه است. با عقاب هم می‌سازد. چرا؟ برای این که

می‌گویند تو چه حقی داشتی اسقاط کردی این امر به صلات جهریه را؟ امر فعلی داشتی به صلات

جهريه چرا اسقاط کردی؟ حق نداشتی این کار را می کردی، باید تکلیف را امتثال می کردی نه اسقاط، اسقاط تکلیف جایز نیست بعد از حدوث آن.

[سؤال: ... جواب:] مثل این که وجوب نماز با وضوء هم بقاء مقید است مادامی که واجد الماء هستی اما وقتی تا ساعت سه بعد از ظهر واجد الماء هستی می توانی بگویی من ساعت سه آب را می ریزم زمین، می شوم فاقد الماء، اتیان به مسقط جایز است، کی گفته جایز است؟ ... امر بعد از حدوثش باید امتثال شود. ... حدوث قدرت بر امتثال تکلیف قبل از تحقق مسقط آن، کافی است برای این که من عقاب بشوم، می گویند چرا ترک کردی امتثال این تکلیف را؟ ... پس اگر این جور باشد همه صبر می کنند بمیرند چون موت، اکبر مسقطٌ للتکالیف!! است. ... چرا اسقاط نمی کند؟ اگر می گوید موت کشف نمی کند از اول تکلیف داشتیم این جا هم همین طور است، اگر می گوید بقاء اسقاط نمی کند چرا موت بقاء اسقاط نمی کند؟ ... یعنی بعد از این که مُرد هنوز تکلیف دارد؟ بعد از مرگ انسان تکلیف دارد؟ دیگر تکلیف ندارد. بزرگ ترین مسقط تکلیف موت است ولی هیچ کس نگفته عیب ندارد صبر کن مسقط تکلیف بیاید دیگر عقاب هم نمی شوی. چون بقاء تکلیف زایل می شود حدوثا که بوده، آن موقعی که حدوثا بوده باید امتثال می کردی و لو واجب موسع باشد اما باید امتثالش کنی قبل از موت. ... با این راه چهارم جاهل مقصر مستحق عقاب است می گویند چرا امر به صلات جهريه را امتثال نکردی؟ و لکن چون نماز اخفاتیه خواند نماز صبح را امر به جامع را امتثال کرد و با امتثال امر به جامع این امر به صلات جهريه صبح ساقط شد. ... مشهور جمع کردند بین استحقاق عقاب در جاهل مقصر و بین حکم به صحت نماز او. حالا درست است یا نادرست است مشهور این جور گفتند، بلکه محقق همدانی می گوید ظاهر اصحاب همین است.

[سؤال: ... جواب:] جامع این است: واجب است یا نماز جهريه یا نماز اخفاتیه در حال جهل به آن وجوب دوم نه خود این وجوب، نه جهل به خود این وجوب جامع، واجب است نماز یا نماز جهريه یا نماز اخفاتیه در نماز صبح در حال جهل به آن وجوب دوم که وجوب صلات جهريه است در نماز صبح.

این فعلا چهار راه حل. پس هیچ استحاله ای نیست.

مصباح الفقيه ظاهرا همین راه چهارم را رفته. البته یک تعبیری دارد به جای این که بگوید مسقط هست امتثال جامع، تعبیر زیبایی دارد، می گوید: آن امر دوم این است، امر می کند به تطبیق آن جامع بر صلات جهريه، بعد از این که شما تطبیق کردید در حال جهل آن جامع را بر صلات اخفاتیه، دیگر موضوع نمی ماند برای تطبیق آن جامع بر این صلات جهريه، چون امر به جامع، دیگر ساقط شد، دیگر قابل تطبیق بر فرد آخر نیست. این هم مشکلی ندارد، امر دوم می شود: طبق امتثالک للامر بالجامع علی الصلاة الجهريه، نماز اخفاتیه بخوانی در حال جهل، دیگر متمکن بعد از این نیستی تطبیق کنی امتثال امر به جامع را بر صلات جهريه بعد از آن.

## راه حل پنجم

ما یک مطلبی را در کلمات صاحب کفایه دیدیم که می‌شود او را به عنوان راه پنجم ذکر کرد، ما می‌خواستیم برای بعد، اما آقا اشاره می‌کنند که اصلاً این نماز اخفاتیه امر ندارد، امر به جامع چیه، همه امر دارند به صلات صبح جهریه، ولی شارع می‌بیند که نماز صبح اخفاتیه در حال جهل به این وجوب واجد معظم ملاک است و موجب عجز از استیفاء بقية الملاک می‌شود و لذا این را مسقط قرار داد، امر دارد این نماز؟ نخیر، لزومی ندارد امر داشته باشد. این را صاحب کفایه در اواخر جلد دوم کفایه اشاره می‌کند.

ولی در بحث جهر فی موضع الاخفات نباید این را بگوییم؟ چرا؟ برای این که شما بعد از رکوع می‌فهمی قرائت اخفاتیه بوده، این نماز را بدون امر ادامه می‌دهی؟ چه جور قصد قربت می‌خواهی بکنی؟ حالا نماز خوانده مثل اتمام فی موضع القصر، بعد از تمام شدن، روغن ریخته را امامزاده قبول می‌کند حرفی نیست، حالا آن‌جا می‌گوییم مسقط، کاری که شده، اما در بحث نماز جهر و اخفات حتی مشهور می‌گویند قبل از رکوع لازم نیست اعاده کنی آن قرائت را، بگوییم این نماز امر ندارد، ولی شارع گفته می‌توانی ادامه بدهی، خب به چه قصد قربتی من این را ادامه بدهم و لذا آن راه حل صاحب کفایه در این بحث خیلی لزومی ندارد ذکر بشود.

[سؤال: ... جواب:] الان چه جور قصد قربت بکند. آن‌ها می‌گویند باید قصد امتثال امر بکنی. ... یعنی بعد از رکوع اصلاً امر ندارم به ادامه این نماز، هیچی، همین جور ادامه می‌دهم، این‌ها خلاف ظاهر تمت صلاته است.

## اشکال عام دیگری بر صحت نماز جاهل به جهر و اخفات (محقق بروجردی)

آقای بروجردی فرموده: من اشکالم فراتر از این حرف‌ها هست، فکر نکنید من این حرف‌ها را، حالا اخذ علم به حکم را در موضوع حکم را من محال می‌دانم دست بر نمی‌دارم از آن حرف، جای خود، اما فکر نکنید حرف‌های محقق همدانی را نخواندم و نمی‌فهمم، نخیر، هم خواندم هم خوب می‌فهمم، اما درست نیست. چرا؟ آقای بروجردی فرموده برای این که شمایی که اخفات در موضع جهر می‌کنی، این عملت مبعود از مولی است، چرا؟ برای این که موضوع امتثال واجب را داری از بین می‌بری با این کارت، مولی خوشش می‌آید؟

این مثل این می‌ماند: شما نذر کردی نماز صبح فریضه‌ات را با جماعت بخوانی، می‌گویی حالش را ندارم، نماز فردای می‌خوانم، آقای بروجردی می‌گوید این نماز فرادایت سبب عجزت می‌خواهد بشود از وفاء به نذر چون نذر کرده بودی نماز فریضه صبح را به جماعت بخوانی، با این نماز فردای خواندنت عاجز می‌شوی از وفاء به نذر، این فعلی که موجب این می‌شود که عاجز بشوی از وفاء به نذر، این فعلی که داغ می‌گذارد در دل مولی بعد بگویی مولی! فقط بخاطر تو من این نماز را خواندم. مولی می‌گوید بیخود کردی این نماز را خواندی، من هنوز هم در حسرت آن وفاء به نذرت دارم می‌سوزم که گفتمی لله



علیّ ان اؤدی صلاة فريضة صبحی بالجماعة، بعد تعجيز نفس کردی، با چی؟ با همان نماز فرادایت، این مقرب نیست.

[سؤال: ... جواب:] در دو تا فعلی که ثالث دارند ایشان می گوید ترک اهم ناراحت کرده مولی را، مولی می گوید حالا که ترک اهم می کنی مهم را لااقل بیاور، دیگر دو تا داغ به دل من ننشیند، هم این من غرق می شود می گویم انقذ ابني نمی روی انقذ کنی، هم می گویم ان لم تنقذ ابني فانقذ أخی، او را هم نمی روی انقذ کنی، حالا من باید دو تا مجلس ترحیم بگیرم با این گرانی خرج!! دو تا داغ، او می شود اما این جا آقای بروجردی می گوید با خود همین اخفات نماز صبح داری داغ به دل مولی می گذاری، مولی می گوید با این اخفات من را بیچاره کردی من چقدر پیش ملائکه پز شما را دادم گفتم یک بندگان دارم تا بگویم صلوا الصبح جهرا امثال می کنند، حالا خراب کردی همه چیز را رفت، تو با این اخفات این کار را کردی، و لذا آقای بروجردی می گوید مشکل ما این است که این اخفات فی موضع الجهر خودش عقلائا و عرفا عصیان است، مبعد از مولی است، چه جور می خواهد مقرب باشد.

تامل بفرمایید ان شاءالله بقیه مطالب فردا.

و الحمد لله رب العالمین.